

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخنرانی ۱۸

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر بروس والتکه و تعلیم او در مورد کتاب مزامیر است. این جلسه شماره ۱۸، مزامیر اعتماد، مزامیر ۹ و ۹۱ است ۱۳.

خب. حالا در این ساعت، می‌خواهیم، اوه، بگذارید فقط، می‌خواهم شعری را با شما به اشتراک بگذارم که پایان بخش مزامیر سوگواری است. این یکی از شعرهای مورد علاقه من است. فکر می‌کنم احتمالاً همه شما آن را از جیمز راسل لاول می‌دانید.

بی‌احتیاطی به نظر می‌رسد انتقام‌جوی بزرگ. صفحات تاریخ اما ثبت شده‌اند. یک مرگ در تاریکی، سنگ‌های ضخیم، سیستم‌ها و کلمه دست و پنجه نرم می‌کند.

حقیقت تا ابد بر دار، باطل تا ابد بر تخت. اما آن دار، آینده را در خود جای داده و در آن سوی ناشناخته‌های تاریک، خدا در سایه ایستاده و مراقب خویش است. انتقام‌گیرنده‌ی بزرگ، بی‌توجه به نظر می‌رسد.

صفحات تاریخ، اما یک مرگ را ثبت می‌کنند که در تاریکی دست و پنجه نرم می‌کند، فریب نظام‌های قدیمی و کلام را می‌دهد. حقیقت برای همیشه بر دار، باطل برای همیشه بر تخت. اما آن دار، آینده را در خود نگه می‌دارد و فراتر از ناشناخته‌های تاریک، خدا در سایه ایستاده است و مراقب خود است.

فکر می‌کنم این شعر خیلی خوبی برای پایان بخش مرثیه است. ببخشید؟ از جیمز راسل لاول است. فکر می‌کنم شاید آن را در انتهای مزمور ۴۴ داشته باشیم.

فکر کنم اونجا نوشتمش. در واقع، باید آخر ۴۴ باشه. اونجاست؟ آره.

خب، اینم شعر. فقط یه بیت.

من کل شعر را نمی‌دانم، اما به نظر من شعر فوق‌العاده‌ای است. این شعر بیانگر چیزی است که من در مزامیر مرثیه‌ها زیاد می‌بینم و ایمانی که پشت آن داریم. باشه.

حالا ما در صفحه ۲۳۲ هستیم و داریم به بخش «ترانه‌های اعتماد» می‌رسیم. قرار است اینجا دو مزمور بخوانیم. بله، فقط یک تکه کاغذ است.

سعی می‌کنم در این یک ساعتی که باقی مانده، دو مزمور بخوانم. بنابراین، کمی سریع‌تر پیش می‌روم. این کار را انجام می‌دهم چون این دو مزمور معروف هستند.

خب، اینها دو مزمور معروف هم هستند. ما مزمور ۲۳ را انجام داده‌ایم. ما مزمور ۱ را انجام داده‌ایم. ما مزمور ۵۱ را انجام داده‌ایم.

بنابراین ما ۲۲ مورد را انجام داده‌ایم. ما در تلاش برای مشخص کردن این انواع مختلف مزامیر، به برخی از مزامیر بزرگ اشاره کرده‌ایم. مزامیر اعتماد، سرودهای اعتماد، محبوب‌ترین سرودها نزد قوم خدا هستند زیرا بیانگر ایمان و اعتماد هستند.

مرثیه بزرگ وجود ندارد و پیروزی‌ها هستند. مزمور ۱۳۹، آنقدر اعتماد به نفس گسترده دارد که به آن سرود اعتماد می‌گویند. اما در حقیقت، این واقعاً یک مزمور مرثیه است زیرا با یک درخواست و موقعیتی که او نیز در آن در بحران است، پایان می‌یابد.

اما این یک مزمور عالی است. ما فقط کم و بیش به سرعت به آن نگاه خواهیم کرد. در اینجا به مزمور ۹۱ می‌رسیم.

و فکر می‌کنم بیشتر ما شنیده‌ایم. در مورد هرگونه موضوع ترجمه، هنوز منتشر نشده است. این در جلد سوم مزامیر منتشر خواهد شد.

مزامیر می‌گویند، حکمت و ستایش مسیحی. بنابراین، این یکی از مواردی است که من اخیراً روی آن کار کردم، کسی که باید سقوط کند. به عنوان کسی که در مخفیگاه خدای متعال ساکن است، خدای متعال نامی برای خداست، الیون، ال الیون، که در سایه قادر متعال ساکن است.

قادر متعال، ال شدای است. و شما نام شدای را می‌دانید. حقیقت این است که ما نمی‌دانیم شدای به چه معناست.

وقتی کار اقامتم در هاروارد تمام شد، استادم در تلاش برای فکر کردن به پایان‌نامه‌ام پیشنهاد داد که خودم حلش کنم و بفهمم شدای یعنی چه. فکر می‌کردم فقط به بن‌بست می‌رسم و پایان‌نامه‌ام تمام می‌شود. نمی‌دانیم.

بنابراین فکر کردم اگر تا الان حل نشده باشد، پس باید منتظر تحقیقات بیشتر، داده‌های بیشتری که هنوز نداریم، باشیم. و این ماهیت مطالعات کتاب مقدس است. به همین دلیل است که من مطالعات کتاب مقدس را دوست دارم زیرا ما دائماً چیزهایی را که در یک نسل نمی‌دانیم اصلاح می‌کنیم، نسل بعدی متوجه می‌شود و کلیسا در این فرآیند رشد می‌کند.

بنابراین ما هنوز به این نام نرسیده‌ایم، اما در یونانی به آن پانتوکراتور می‌گفتند که به معنی قادر مطلق است. و از آن، و سپس از جروم و غیره، نام قادر مطلق را می‌گیریم. مطمئنم که مستلزم قادر مطلق است، اما مطمئناً نه.

به نظرم این فوق‌العاده‌ست. یونانی‌ها اینجورین. و به نظرم عالیه.

کیست که در سایه قادر مطلق ساکن باشد؟ من درباره «من هستم» می‌گویم، او پناهگاه من، دژ من، خدای من است که به او توکل می‌کنم. مطمئناً او شما را از دام صیاد، از طاعون ویرانگر رهایی خواهد بخشید. او با بال‌هایش بر شما سایه خواهد افکند و زیر بال‌هایش پناه خواهید گرفت.

وفاداری او سپر و استحکامات است. از وحشت شب، از تیری که در روز می‌پرد، از طاعونی که در تاریکی راه می‌رود، از طاعونی که در ظهر هجوم می‌آورد، نترس. هزار نفر در کنارت خواهند افتاد، بی‌شماری در دست راستت، اما به تو نزدیک نخواهند شد.

تنها با چشمان خود خواهی نگریست و عذاب شیران را خواهی دید. زیرا اعلام می‌کنی: «من هستم، پناهگاه من است» و «حضرت اعلی» را محل سکونت خود قرار می‌دهی. بلا به سراغت نخواهد آمد و طاعون به خیمه‌ات نزدیک نخواهد شد.

بی‌شک، او فرشتگانش را برای تو فرمان خواهد داد تا در تمام راه‌هایت از تو محافظت کنند. آنها تو را بر کف دست‌هایشان بلند خواهند کرد، مبادا پایت به سنگی بخورد. بر شیر و مار کبرا پا خواهی گذاشت.

شیر جوان و مار را پایمال خواهی کرد. چون به من چسبیده است، او را نجات خواهم داد. او را سرافراز خواهم کرد، زیرا نام مرا می‌داند.

او نزد من فریاد برآورد و من او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود. او را خواهم رهانید.

«من او را جلال خواهم داد. او را با روزهای بی‌پایان سیر خواهم کرد و نجات خود را به او نشان خواهم داد فقط با نگاه به مزمور، بخشی از مشکل مزمور این است که ما فقط ضمائر بدون هویت داریم. ما با یک من «به عنوان کسی که در مکان مخفی ساکن است، شروع می‌کنیم»

من از «من هستم «می‌گویم». من «کیست؟ و بعد مطمئناً می‌فهمیم که او دارد درباره «من هستم «صحبت می‌کند. و بعد کسی دارد با شما صحبت می‌کند.

مطمئناً او شما را نجات خواهد داد». تو «کیست؟ اینجا خطاب به چه کسی است؟ و این در تمام طول مسیر ادامه دارد. بنابراین، به ما گفته نشده که «من «کیست و به ما گفته نشده که «تو «کیست

و در پایان، او به من فریاد خواهد زد. او کیست؟ و من کیست؟ و همه اینها ضمائر هستند. اینجا چیزی فرض شده است که ما باید آن را رمزگشایی کنیم.

این ضمائر چه کسانی هستند؟ برای من کاملاً واضح است که «تو «همان «من «آیات اول و دوم است. هر کسی که در آیه دوم صحبت می‌کند می‌گوید که او پناهگاه من است. و آن خداست

«و سپس به او گفته می‌شود، آیه چهارم، و زیر بال‌های او، می‌توانی پناه بجویی. بنابراین، «تو «همان «من است. و او می‌گوید من در خداوند پناه می‌گیرم. و شخص دیگری می‌گوید، و می‌توانی پناه بجویی

فکر می‌کنم در تکرار آیات نه و ده، این را واضح‌تر می‌بینی، چون اعلام می‌کنی، «من هستم «پناهگاه من است، و تو والاترین را محل سکونت خود قرار می‌دهی، بلا به تو برخورد نخواهد کرد. در آنجا کاملاً واضح است چون اعلام می‌کنی، «من هستم «پناهگاه من است، بلا به تو برخورد نخواهد کرد. بنابراین، من کاملاً مطمئن هستم که «من «و «تو «یک نفر هستند.

در پایان، وقتی او به من فریاد خواهد زد و او پاسخ خواهد داد و من او را با روزهای بی‌پایان راضی خواهم کرد، گوینده باید خدا باشد. و این شخص، او به من خواهد چسبید. او درباره این شخص صحبت می‌کند.

او به من خواهد چسبید و من با او خواهم بود. من او را خواهم رهانید. من او را جلال خواهم داد.

چه کسی می‌تواند او را راضی کند و او را ستایش و تمجید کند جز خدا؟ بنابراین، خداوند در سه آیه آخر درباره کسی صحبت می‌کند که می‌گوید، آیات اول و دوم، همانطور که یکی از آنها می‌گوید من هستم، او پناهگاه من است. بنابراین، من سه گوینده دارم.

من در آیات یک و دو «من «را دارم، و بعد کسی را دارم که با او صحبت می‌کند، و آن شخص باید یک پیامبر باشد. ما هویت نداریم، اما او از طرف خدا صحبت می‌کند و به او اطمینان می‌دهد. بنابراین، هر کسی

که در آیات سه صحبت می‌کند، در واقع، تا زمانی که خدا در آیه ۱۴ صحبت کند، او از طرف خدا صحبت می‌کند.

خب، حالا من دارم که دارم صحبت می‌کنم، کسی دارد با او صحبت می‌کند. بعد خدا در انتهای این مزمور درباره او صحبت می‌کند. من کیست؟ فکر می‌کنم کاملاً برایم روشن است، او باید یک پادشاه باشد.

توجه کنید که چه اتفاقی برای او می‌افتد. آیه پنجم، از وحشت شب از تیری که در روز پرواز می‌کند، نترسید. چه کسی با تیرهای ضخیم که در اطراف او پرواز می‌کنند احاطه شده است؟ اگر پادشاه نباشد.

یا باز هم، هزار نفر در کنارت خواهند افتاد، بی‌شماری در دست راستت. چه کسی هزار نفر در کنارت خواهند افتاد و تعداد بی‌شماری از دشمن در دست راستش کشته می‌شوند. آن کیست که تیرها به سویش پرتاب می‌شوند و هزاران نفر در اطرافش می‌میرند؟ این برای من آقای همیشگی نیست.

این پادشاه است. فقط با چشمان توست که عذاب شیران را خواهی دید. بنابراین، فکر می‌کنم دوباره برایم روشن است که من پادشاهی هستم که در بحبوحه نبرد به خدا توکل می‌کند.

فراتر از آن، من معتقدم که این انتظار مسیح است زیرا این پادشاه شکست‌ناپذیر و آسیب‌ناپذیر است. هیچ‌کس نمی‌تواند او را شکست دهد. این مزمور ۴۴ نیست.

آنجا پادشاه شکست‌خورده سقوط کرد. اینجا پادشاهی شکست‌ناپذیر است. این یک قدیس معمولی نیست، حتی یحیی تعمیددهنده هم شکست‌ناپذیر نبود.

سرش را از تنش جدا کردند. امروزه در طول تاریخ، مقدسین به شهادت رسیده‌اند. پس نمی‌تواند، این پادشاه شکست‌ناپذیر و آسیب‌ناپذیر است.

بنابراین، همانطور که تارگوم‌ها آن را درک می‌کردند، آن را به عنوان صحبت داوود می‌فهمیدند، خب، آنها آن را به عنوان صحبت پادشاه داوود با سلیمان می‌فهمیدند. اما من فکر می‌کنم این اشاره‌ای به مسیح است که در زندگی‌اش شکست‌ناپذیر و آسیب‌ناپذیر بود. شما نمی‌توانستید عیسی را لمس کنید تا زمانی که جان خود را فدا کرد.

او می‌گوید، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از من بگیرد. بنابراین، از همان ابتدا، کشتار بی‌گناهان، تمام نوزادانی که تحت پارانویا و جنون هیروودیس کشته شدند، را می‌بینید. و عیسی فرار کرد.

و در تمام این مدت، وقتی عیسی جذامی را شفا می‌دهد، می‌توانست به جذامی بگوید پاک باش. او این کار را با دیگران هم انجام داد. چرا جذامی را لمس می‌کند؟ این برای نشان دادن شکست‌ناپذیری اوست.

حتی جذام هم نمی‌تواند بر او غلبه کند. او از میان طوفان عبور می‌کند. وقتی اولین موعظه‌اش را ایراد می‌کند، می‌خواهند او را بکشند.

او از میان مه بیرون می‌رود. یوحنا، وقتی می‌خواهند او را سنگسار کنند و بگیرندش، تنها چیزی که یوحنا می‌گوید این است که آنها نمی‌توانند این کار را انجام دهند. شما نمی‌توانستید عیسی را لمس کنید تا زمانی که او داوطلبانه جان خود را به عنوان فدیة برای گناهکاران فدا کند.

او در یوحنا ۱۰ می گوید، هیچ کس جان مرا از من نمی گیرد. من آن را برای خودم فدا می کنم. بنابراین، از نظر من، داوود از زبان دنیای خود برای صحبت در مورد شکست ناپذیری پسر بزرگترش، که خداوند عیسی مسیح یا هر کس دیگری است که این پادشاه باشد، استفاده می کند.

اما من فکر می کنم این اشاره ای به عیسی مسیح است که شکست ناپذیر و آسیب ناپذیر است مگر اینکه جان خود را فدا کند، که به ما می گوید او با ماست. وقتی چیزهایی وارد زندگی ما می شوند، به این دلیل است که او اراده کرده است که آنها وارد زندگی ما شوند، همانطور که او با میل و رغبت جان خود را فدا کرد. این تصادفی نیست.

او همه چیز را تحت کنترل دارد و ما می توانیم به او اعتماد کنیم. بنابراین من این گونه زمزمه را می خوانم. من آن را به عنوان پادشاهی می خوانم که دست نیافتنی است.

این پادشاه شیر و مار کبرا را پایمال خواهد کرد. نکته این است که او اینطور نیست، فایده آنها چیست؟ مسیح روی مارها راه می رود. آنها نماد شر و ملت هایی هستند که با او مخالفند.

او به شاگردان می گوید، شما عقرب هایش، مارهایش و غیره را زیر پا له خواهید کرد. این نمادی از پیروزی او بر شر، پیروزی نهایی اوست. بنابراین، جالب اینجاست که می بینید وقتی شیطان عیسی را وسوسه می کند، من این را در یادداشت های شما دارم، شاید بخواهید به آنجا مراجعه کنید.

خب، برای همین پادشاه است. من نقل قول کیدنر در صفحه ۲۳۴ را دوست دارم. این اولین نقل قول از گلدینگی است.

این زمزمه وقتی خطاب به یک پادشاه سروده می شود، منطقی به نظر می رسد. این پادشاه است که به ویژه در نبرد به نجات و حمایت خداوند نیاز دارد. ایتون می گوید، برای یک پادشاه، هوا همیشه پر از دارت های کشنده است، چه طاعون، چه اغلب خطری در لشکرکشی ها، چه نفرین های خصمانه یا سلاح ها، اما خداوند روز و شب به او امنیت می دهد، اگرچه ده ها هزار ارتش در کنار او جان خود را از دست می دهند.

اما خب، این یک پادشاه است، من چند نقل قول برایتان می آورم، اما تفسیر مسیحایی آخرالزمانی این است که شیطان چگونه زمزمه را فهمیده است. عیسی بر این اساس او را رد نکرد. او فقط گفت که شما خدا را آزمایش نمی کنید.

بنابراین، در صفحه ۲۳۵، لوقا ۹-۱۱، شیطان او را به اورشلیم برد و او را در بالاترین نقطه معبد قرار داد. حال، به نظر من، کل این صحنه وسوسه در یک قلمرو معنوی است. من آن را به معنای واقعی کلمه در نظر نمی گیرم.

من فکر می کنم در یک قلمرو معنوی است و در قلمرو معنوی، او در بالای معبد است و شیطان تمام پادشاهی های جهان را به او نشان داد. این یک رؤیا است. این نکته را بیان می کند که اگرچه این یک رؤیا است، اما واقعیت دارد.

و به او می گوید، اگر تو پسر خدایی، و من می خواهم نکته را این طور بیان کنم و تمام تأکیدهایم را حذف کنم. بنابراین، او می گوید، او این عیسی را به عنوان پسر خدا می شناسد.

خودت را از اینجا به پایین بینداز. حال توجه داشته باش، زیرا نوشته شده است که او به فرشتگانش در مورد تو فرمان خواهد داد تا از تو محافظت کنند، ای پسر خدا. و او این را به عنوان پسر خدا معرفی می‌کند که فرشتگان در حال حمل تو هستند.

بنابراین، به او می‌گویند، خود را از معبد به پایین بینداز. بگذار ببینیم فرشتگان خدا تو را حمل می‌کنند. او این را به عنوان اشاره‌ای به عیسی فهمید.

ظاهراً عیسی این تفسیر را می‌پذیرد که به او اشاره دارد. بنابراین، این به زبان داوود از نبردهای خاور نزدیک باستان است. این به ما می‌آموزد که این پادشاه شکست‌ناپذیر و آسیب‌ناپذیر است.

بنابراین، ما سه صدا داریم. پادشاهی را داریم که ایمان خود را تأیید می‌کند. سپس پیامبری را داریم که به او اطمینان می‌دهد.

و سپس بخشی از سخنان نبوی زمانی است که خداوند از طریق پیامبر صحبت می‌کند و درباره او می‌گوید که او محافظت خواهد شد. بنابراین بیایید نگاهی به آنچه که در این صفحه خواهیم داشت بیندازیم. ما فقط آن را در صفحه ۲۳۲ مرور خواهیم کرد.

و اکنون پادشاه به عنوان کسی که ساکن است صحبت می‌کند، او به عنوان کسی که در راز خدای متعال ساکن است صحبت می‌کند. این یعنی خدایی که بر همه چیز مسلط است، خدای متعال، الیون. و همانطور که مهربانی می‌گویند، همه چیز را به اندازه کوچک می‌کند.

هر چیز دیگری در مقایسه با او کوچک است. مکان مخفی، به معنای مکانی غیرقابل دسترس است، که فقط کسانی که اجازه ورود به آن را دارند، به آن دسترسی دارند، یک پیام مخفی برای هیچ کس دیگری قابل دسترسی نیست، مگر کسانی که می‌خواهید آن را به آنها منتقل کنید. بنابراین، فکر می‌کنم او به معبد به عنوان مکانی مخفی اشاره می‌کند که فقط برای صالحان قابل دسترسی است.

و او در آن قلمرو، در معبد، در حضور خدا زندگی می‌کند. سایه محل حفاظت است. و در یادداشت‌های شما، من به شما اطلاعاتی می‌دهم که، بنابراین او در آنجا محافظت می‌شود.

او آنجا در محراب ساکن است. این چیزی است که او می‌گوید. و اکنون ایمان خود را اعتراف می‌کند.

و عبارت عبری اینجا می‌گویند، بارها و بارها می‌گویم، نکته همین است. می‌گویم، نه فقط یک بار، این چیزی است که او در مورد سبک زندگی‌اش می‌گوید. او پناهگاه من، محل امن و در من است، که به معنای دژی بر فراز صخره‌ای است که تسخیرناپذیر است.

کلمه عبری «مِتزوذا» است. و می‌توانید آن را به عنوان کلمه عبری در نظر بگیرید، کلمه «مَسَدَه» است. مَسَدَه یک دژ بود.

و او می‌گوید، خدا ماسادات اوست. غیرقابل دسترس، تسخیرناپذیر. امن است.

تو خدای من هستی که به او توکل می‌کنم. پس، پادشاه صحبت می‌کند و به امید من اعتراف می‌کند، توکل من به خداست. خب، نکته همین است.

من دارم زندگی‌ام را می‌کنم، در حالی که در خدا احساس امنیت می‌کنم. این سرودی از اعتماد است. اکنون پیامبری با او سخن می‌گوید.

این آیه به دو نیمه تقسیم می‌شود، آیات سه تا هشت. و سپس نیمه دوم پس از گذار در آیات نه و ده. سپس آیات نیمه دوم را دارید، خب، در واقع می‌تواند از نه تا آیه سیزده باشد.

بنابراین، یک پیامبر در آیات ۳ تا ۱۳ صحبت می‌کند. و این به دو نیمه تقسیم می‌شود زیرا می‌توانید ببینید که چگونه تقسیم شده است. او صحبت کردن را متوقف می‌کند.

و سپس او اعتراف پادشاه را در آیه نهم تکرار می‌کند، زیرا شما می‌گویید یا اعلام می‌کنید که من هستم پناهگاه من است. و می‌توانید ببینید که این به آیات اول و دوم برمی‌گردد. و شما والاترین را محل سکونت خود قرار می‌دهید، که همان چیزی است که او در آیه اول گفت، که والاترین پناهگاه من، محل سکونت من است.

و حالا کشیش می‌گوید، او این را تکرار می‌کند چون شما می‌گویید که او به او وعده‌های بیشتری می‌دهد. بنابراین، به دو نیمه تقسیم می‌شود. پادشاهان اعتراف به ایمان می‌کنند.

پیامبر به او وعده‌هایی می‌دهد. سپس پیامبر ایمان خود را تکرار می‌کند و در نیمه دوم وعده‌های بیشتری به او می‌دهد. و از نظر اقلیمی، خود خدا در سه آیه آخر از طریق پیامبر صحبت می‌کند، زیرا خدا سخن می‌گوید.

فکر می‌کنم اتفاقی که اینجا می‌افتد، یک تقابل کلامی است. شما پادشاه، یک پیامبر و سپس خدا صحبت می‌کنند. این در معبد است.

با این گویندگان مختلف، این یک تضاد و تقابل است. من فکر می‌کنم اگر گویندگان مختلفی داشتیم، من پادشاه بودم، پیامبر با پادشاه صحبت می‌کرد، و سپس با صدای دیگری صحبت می‌کرد، خدا صحبت می‌کرد و خدا درباره پادشاه صحبت می‌کرد، که تأیید ایمان خودش است. بنابراین آنچه اینجا اتفاق می‌افتد این است که پادشاه ایمان خود و پیامبر را ابراز می‌کند، و از نظر اقلیمی خدا با کلام خدا، با نبوت، به پادشاه اعتماد به نفس می‌دهد.

بنابراین، من فکر می‌کنم این یک نبرد معنوی است و خدا ایمان پادشاه خود را تقویت می‌کند. برای ما، به این دلیل است که می‌دانم او شکست‌ناپذیر است. او آسیب‌ناپذیر است.

من می‌توانم کاملاً مطمئن باشم که او پیروز خواهد شد. حتی اگر مجبور باشم آن را با مزمور ۴۴ ترکیب کنم. من پادشاه خود را می‌شناسم و خدایی را می‌شناسم که پشت این پادشاه ایستاده است و او پیروز خواهد شد. این تقریباً جهت‌گیری مزمور است.

فکر می‌کنم وقتی این را بفهمیم، می‌توانیم این مزمور را درک کنیم. بنابراین، به نظر من، او با نامیدن خداوند متعال و قادر مطلق شروع می‌کند. او بر همه چیز مسلط است و قادر مطلق است.

او دسترسی منحصر به فردی دارد که فقط قدیس دارد. خداوند قدیس را به یک شورای مخفی می‌برد. ما به چیزی دسترسی داریم که کافر به آن دسترسی ندارد.

ما در سایه محافظت می‌شویم. این با کسی که ساکن می‌شود و کسی که اقامت می‌کند آغاز می‌شود. اینجا جایی است که من زندگی می‌کنم.

من در حضور خدا زندگی می‌کنم. این چیزی است که می‌خواهم. می‌خواهم در حضور خدا، قادر مطلق، در مکانی زندگی کنم که اکثر مردم به لطف او دسترسی ندارند زیرا ایمان ندارند.

هر که بخواهد، می‌تواند آن را داشته باشد. لطف خدا شامل حال همه کسانی است که او را بپذیرند. اکنون وعده پادشاه فرا می‌رسد و او به او قول می‌دهد که این کار را خواهد کرد، در آیه سوم، او نجات خواهد یافت و محافظت خواهد شد.

این آیات سه و چهار است. در آیات پنج و شش، او در پایان آیه پنج، شبانه‌روز محافظت خواهد شد، شب و این یک مریسم است، که به معنی همیشه است. B. روز در مجموعه آیات، A در مجموعه آیات.

او دوباره در بیت ششم به این موضوع اشاره می‌کند، از طاعونی که در تاریکی راه می‌رود، از طاعونی که در ظهر هجوم می‌آورد، از آن روشنی. بنابراین، وقتی شعر می‌خوانید، این مریسم‌ها را دارید، می‌توانید آنها را کنار هم بگذارید و نکته را متوجه شوید. همیشه این است که من در آن میدان نبرد با شما هستم.

تو هرگز تنها نیستی. و سپس پیروزی او را تضمین می‌کند، که او شیران را نابود خواهد کرد. او نابودی شیران را در اطراف خود خواهد دید.

خدا با اوست. بنابراین، اینها، در نیمه اول، سه تا از چهار تا هستند، سه رباعی. بنابراین، شما سه و چهار، پنج و شش، هفت و هشت دارید.

و می‌توانید ببینید که آنها با هم پیش می‌روند. سه و چهار، او شما را از دام صیاد نجات خواهد داد. یعنی آنها سعی می‌کنند مخفیانه شما را در جایی که انتظارش را ندارید نابود کنند.

و از طاعون ویرانگر. طاعون نکته بسیار مهمی در این مزمور است. توجه کنید که چگونه در آیه پنجم، این ارتش است.

از وحشت شب از ساعت روز نترسید. سپس آیه ششم این طاعون را از طاعونی که در تاریکی راه می‌رود، از طاعونی که در ظهر هجوم می‌آورد، جدا می‌کند. آنچه من در مزمور استدلال می‌کنم این است که طاعون طاعون خیارکی است.

این یک خطر واقعی در یونان باستان در میدان نبرد، طاعون خیارکی بود. به طوری که به احتمال زیاد وقتی، فرشته خداوند به ارتش آشور حمله کرد و ۱۸۵۰۰۰ نفر، در مورد تعداد بی‌شماری صحبت می‌کنیم، نفر در آن لحظه که اورشلیم را محاصره کرده بودند، جان باختند. هروودوت به ما می‌گوید که این ۱۸۵۰۰۰ داستان تکرار شد.

آن داستان حدود سال ۷۰۰ میلادی اتفاق می‌افتد. هروودوت، مورخ یونانی، حدود ۴۰۰ سال داشت. و وقتی او آنجاست، از تجربیات و ماجراجویی‌هایش می‌گوید.

او یک مورخ است. او به مصر می‌رود. او داستان سناخریب و نابودی ارتش او را می‌شنود.

چیزی که او متوجه می‌شود این است که آنها این موضوع را به موش‌ها نسبت می‌دهند، همانطور که او این گزارش را ارائه می‌دهد. آنها سعی می‌کنند بفهمند موش‌ها چه ارتباطی با آن دارند. آنها هیچ دانش علمی پزشکی ندارند.

بنابراین او می‌گوید، خب، موش‌ها حتماً تمام ترکش‌های آنها و سلاح‌ها و چمدان‌هایشان و غیره را خورده‌اند. او اینطور توضیح می‌دهد. اما به احتمال زیاد، ما موش‌ها را به هم ربط می‌دهیم، آنها یک کک خاص را حمل می‌کنند.

ما موش‌ها را با طاعون خیارکی مرتبط می‌دانیم. من فکر می‌کنم این فرشته‌ی خداوند بود که از طاعون خیارکی برای نابودی ارتش آشوریان استفاده کرد. جالب است که هرودوت کل آن داستان را به روش خودش تأیید می‌کند.

فکر می‌کنم همین اتفاق برای صندوق عهد افتاد وقتی فلسطینی‌ها آن را تصرف کردند. برای دفع نوعی از عذاب الهی، آنها تصاویری از موش‌ها و تومورها ساختند که هر دو با طاعون خیارکی مرتبط هستند. فکر می‌کنم از دیدگاه مدرن ما، آن را به عنوان یک طاعون خیارکی توصیف می‌کردیم.

این چیزی است که او می‌گوید. پس این حرف منطقی است زیرا او می‌گوید طاعون در تاریکی راه می‌رود، زیرا سربازان یکی پس از دیگری می‌میرند. سپس توجه داشته باشید، از طاعونی می‌گوید که هجوم می‌آورد و اکنون به نظر من به سطح همه‌گیری رسیده است.

حالا دیگر راه نمی‌رود. آماده‌ی طاعونی است که از یکی به بعدی و از بعدی به بعدی سرایت می‌کند. بنابراین طاعون در تاریکی راه می‌رود و بعد ظهر به اوج شیوع می‌رسد.

نتیجه این است که ارتش مانند سقوط ارتش آشور در دوران حزقیا، در اطراف او می‌ریزد. بنابراین، در اینجا پادشاهی را داریم که تمام ارتش در دست راستش هستند. در متن نیامده که او از شمشیر یا چیز دیگری استفاده کرده است.

فقط می‌گوید خدا آن را به طرز معجزه‌آسایی نابود کرد. آن در دست راست اوست و او به آن خیره شده است. تمام دشمن در دست راست او کاملاً شکست خورده است.

و بعد من آیه ۷ را می‌فهمم، هزار نفر در کنارت خواهند افتاد، بی‌شماری در دست راست، اما این، یعنی طاعون به تو نزدیک نخواهد شد. طاعون می‌توانست دیگران را نابود کند، اما نمی‌توانست به پادشاه آسیبی برساند. به تو نزدیک نخواهد شد.

در فاصله‌ی پیاده‌روی از تو نیست. تو به آن نگاه خواهی کرد، اما آن به تو نزدیک نخواهد شد. تو نتایج آن را خواهی دید، اما خودت را نه.

شما از خدا و جنگ مقدس در امان هستید. من آن را به عنوان استفاده از طاعون خیارکی برای نابودی دشمن در نظر می‌گیرم. و این مزمور را به هم پیوند می‌دهد.

و بعد به نیمه دوم می‌رویم. بنابراین، دوباره می‌خوانم، فکر می‌کنم متوجه شده‌اید، بگذارید فقط بخوانم. نجات یافته و محافظت شده. «او مطمئناً شما را از دام دشمن و از طاعون ویرانگر رهایی خواهد بخشید»

سپس می‌گوید که با بال‌هایش شما را زیر سایه خود قرار خواهد داد. می‌توانید به او پناه ببرید. وفاداری او سپر و حصار است.

و حالا ۲۴ ساعت شبانه‌روز نترسید. از وحشت شبانه از تیرهایی که در روز پرتاب می‌شوند نترسید. اما وحشت شبانه می‌تواند از تیره‌ها باشد، چون من در یادداشت‌هایتان به شما اطلاعاتی می‌دهم که نشان می‌دهد آنها واقعاً مجبور بودند شب‌ها بجنگند.

و سپس از طاعون، و سپس بر آن، هزار نفر در کنار شما، و بی‌شماری در دست راست شما، نابودی کامل دشمن، سقوط خواهند کرد. فقط با چشمان خود، نگاه خواهید کرد و عذاب شیران را خواهید دید. بنابراین، به عبارت دیگر، خواهید دید که خدا دشمن را بدون اینکه حتی انگشتی تکان دهید، نابود می‌کند.

خدا فقط دشمن را نابود می‌کند. سپس آن را برمی‌دارد و فراتر از آن می‌رود. عالی است که زیر بال‌های خدا باشی، زیر سایه‌ی بال‌های خدا که به تدریج گسترش یافته‌اند، فرشتگان تو را نگه خواهند داشت.

بنابراین، شما زمین نمی‌خورید و می‌توانید ماموریت خود را به پایان برسانید. بنابراین، اینجا یک تشدید واقعی وجود دارد. فاجعه‌ای شما را تهدید نخواهد کرد.

طاعونی به چادر تو نزدیک نخواهد شد. و باز هم، چادر نشان می‌دهد که ما در میدان نبرد هستیم. مطمئناً، او فرشتگانش را برای تو فرمان خواهد داد تا از تو در تمام راه‌های محافظت کنند.

و من به شما اطلاعات فرشتگان را می‌دهم که چگونه از شما محافظت می‌کنند. و سپس او می‌گوید، آنها شما را با کف دست خود بلند می‌کنند تا مبادا پایتان به سنگی بخورد. هیچ چیز مانع پیروزی شما نخواهد شد.

آنها فقط با دستانشان تو را بلند می‌کنند و حملت می‌کنند. بنابراین، تو تلو تلو نمی‌خوری و از صخره نمی‌افتی. و تو را به تنهایی حمل نمی‌کنند. نکته‌ی کل نبرد همین است.

تو شیر و مار کبرا را شکست خواهی داد، و آنها زیر پای تو خواهند بود. و این همان چیزی است که او به آدم و حوا در باغ عدن قول داده بود. تو سر مار را خواهی کوبید.

و اینجا او روی شیر و مار کبرا است، شما پا خواهید گذاشت. و به یاد دارید که شیر و مار کبرا در جاهای دیگر برای بابل و برای مصر، شیر و مار کبرا استفاده می‌شوند. فکر می‌کنم همه شما سربند فرعون را دیده‌اید.

همیشه آن کبرا را دارد که اوریس نامیده می‌شود. و آن کبرا نماد حاکمیت، فرمانروایی، الوهیت و اقتدار اوست. این نماد سلطه اوست.

و من فکر می‌کنم وقتی او می‌گوید، قرار است روی مار کبرا پا بگذاری، اگر چیزی در مورد مصر بدانید و آن اوریوس را ببینید، خیلی خوب می‌دانید که او اینجا چه می‌گوید. او در نهایت مصر را نابود خواهد کرد. و سپس خدا آن را برمی‌دارد زیرا او به من چسبیده است.

و این یعنی چون من برای او بسیار جذاب هستم، او را نجات خواهم داد. او را سرافراز خواهم کرد زیرا نام مرا می‌داند. او مرا صدا خواهد زد و من به او پاسخ خواهم داد.

من در سختی‌ها با او خواهم بود. او را خواهم رهانید. او را جلال خواهم داد.

من او را با روزهای بی‌پایان و زندگی ابدی سیر خواهم کرد. پیروزی او پایانی ندارد. و من نجات خود را به او نشان خواهم داد زیرا عادلانه و درست است.

چه وعده‌ی عظیمی به خداوند. چه مزمور عظیمی. بسیار خب.

این مزمور ۹۱ خواهد بود. من یک مزمور دیگر هم دارم که اینجا می‌آورم. این مزمور واقعاً مزمور اعتماد است.

نمی‌تواند جایی باشد که شما آن را به خدا نسبت می‌دهید یا فرض می‌کنید. به عبارت دیگر، فرافکنی کنید و بگویید، خدایا، من از تو انتظار دارم که آن کارها را انجام دهی. فقط باید به او اعتماد کنی.

درسته. خب، من فکر می‌کنم این در مورد مسیح. این در مورد مسیح. چون در مورد یحیی تعمید دهنده صادق نیست.

این با آنچه در مزمور ۴۴ اتفاق می‌افتد، مطابقت ندارد. این یک نمونه است، اما اینطور نیست. من این را در صفحه ۲۳۴ می‌نویسم.

من می‌گویم، اول از همه، این درباره پادشاه است و سپس در مورد مسیحایی آخرالزمانی، تضمین مزمور مبنی بر اینکه خدا پادشاه را در یک نبرد شبانه‌روزی کنونی از شیران نجات خواهد داد، به طور کلی درست نیست. این در مزمور ۴۴ درست نبود. در مورد پولس هم درست نبود.

این در متی ۱۴، ۱ تا ۱۲ صادق نبود. او، نه. بله.

این در مورد یحیی تعمید دهنده صادق نمی‌کرد. در مورد کلیسای امروز هم صادق نمی‌کند. این درباره مسیح است و در مورد او هم صادق می‌کند.

او تضمینی است که از آنجایی که می‌توانست پیروز و شکست‌ناپذیر باشد، ما در او هستیم و در نهایت، در او پیروز خواهیم شد. این چیزی است که من در طول زندگی او می‌گویم. هیچ بدی هرگز به او دست نزد. هیچ کس نمی‌توانست عیسی را لمس کند تا زمانی که جان خود را فدا کرد.

این مزمور در مورد او صادق است، اما نه همه. به نظرم این یک تمایز مهم است، تمایز بسیار مهمی. چون در غیر این صورت، اگر آن را بخوانید، به نظر من درست نمی‌آید.

درست به نظر نمی‌رسد. درست به نظر نمی‌رسد. نمی‌توانم آن را با ۴۴ هماهنگ کنم، اما می‌توانم آن را بیان کنم.

ببینید، این درباره پادشاه است و این پادشاه بی‌نظیری است که شکست‌ناپذیر است. او کیست؟ بنابراین برای من، عیسی گفت، مزامیر درباره من صحبت می‌کنند. من فکر می‌کنم ما آنقدر به موعظه‌های درمانی علاقه‌مندیم که واقعاً جلال مسیح را درک نمی‌کنیم.

آره. آیه نهم از کتاب مقدس می‌گوید اگر بیشتر وقت را صرف کنی نه اینکه به خاطر خودت باشد. آره.

است ki مخالفم. کلمه آنجا NIV من با تفسیرم مخالفم. من با

این کلمه مطمئناً است. یعنی «زیرا». «می‌تواند به این معنی باشد، ببینید، فکر نمی‌کنم در زبان حقوقی بتواند به این معنی باشد، می‌تواند به این معنی باشد که «اگر»، اما اگر «خداوند متعال» را در نظر بگیرید، با آیات یک و دو که در آنها گفته خداوند متعال پناهگاه و امنیت است، مطابقت ندارد.

بنابراین، اگر «اگر» باشد، صرفاً، این لفاظی خواهد بود. اگر انجام می‌دهی «است»، اگر انجام می‌دهی «و» انجام می‌دهی»، اما باید اضافه کرد، به همین دلیل فکر می‌کنم بهتر است آن را به سادگی «زیرا» ترجمه «کنیم، که معنای عادی آن است. مشروط یا پرسشی نیست زیرا او گفته است، «خداوند متعال است

.ممنونم. یادم هست. پس، ممنونم.

.من واقعاً از شما خوشم می‌آید. من از سوال پرسیدن خوشم می‌آید و فکر می‌کنم باید سوال پرسیم. خب، باشه

فکر کنم بهت گفتم که یه دوست تو هاروارد دارم که اسم پسر پنجمش رو به اسم من گذاشته. بهت گفتم؟ ها؟ بله، گفتم. من گفتم.

.آره. باشه. چون من سوال می‌پرسم.

.خب، ممنون که سوال می‌پرسید. خیلی خب. حالا می‌خواهم بریم سراغ صفحه‌های ۱۳۹ و ۲۵۰.

.ممنون. باشه. بیا فقط از مزمور لذت ببریم و در موردش تفکر کنیم.

.این دوباره یکی از این مزامیر فوق‌العاده‌ست. بله. ۱۳۹.

و کاری که من انجام خواهم داد این است که آن را می‌خوانم و همانطور که انجامش می‌دادیم، در موردش نظر می‌دهم. و هر چیزی که می‌گویم به هر حال در یادداشت‌های شما هست. پس، بسیار خب، بیا بید آن را بخوانیم.

این مزمور داوود است. من هستم، تو مرا تفتیش می‌کنی و مرا می‌شناسی. تو می‌دانی چه زمانی می‌نشینم و چه زمانی برمی‌خیزم، تو از دور به افکار من نظر می‌کنی.

تو رفت و آمد و استراحت مرا تشخیص می‌دهی. تو از تمام راه‌های من آگاهی. بی‌شک، پیش از آنکه سخنی بر زبانم آید، من هستم، تو آن را به طور کامل می‌دانی.

پشت سر و پیش از آنکه مرا در برگیری، کف دستت را بر من نهاده‌ای. چنین دانشی برای من بیش از حد شگفت‌انگیز و بیش از حد والا است.

من قدرت بالا رفتن از آن را ندارم. از روح تو کجا می‌توانم فرار کنم؟ از حضور تو کجا می‌توانم بگریزم؟ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی. اگر بستم را در گور بگسترانم، تو را می‌بینم.

.اگر بر بال‌های سپیده دم و نور در آن سوی دریا برخیزم، حتی آنجا هم دست تو مرا هدایت خواهد کرد. دست راست تو مرا محکم خواهد گرفت. و آنگاه اندیشیدم، مطمئناً اگر تاریکی مرا در هم بکوبد و اگر نور در اطرافم به شب تبدیل شود، حتی تاریکی هم برای تو خیلی تاریک نخواهد بود.

و شب مانند روز خواهد درخشید. تاریکی برای تو همان روشنایی است. زیرا تو به معنای واقعی کلمه کلیه‌های مرا به دنیا آوردی، که البته شعر بزرگی نیست.

من به شاه جیمز فکر می‌کنم، آنها این را دور می‌زنند، زیرا تو به دنیا آوردی، تو خلق کردی، آنها آن را ترجمه این خوب به نظر می‌رسد. این کلمه فرانسوی برای REIN S، کردند، تو خلق کردی. و آنها می‌گویند، مهار کلیه‌ها است.

باشه. تو ساختار احساسی من رو به وجود آوردی. تو من رو توی رحم مادرم به هم بافتی.

تو را ستایش می‌کنم چون من به طرز وحشتناکی خارق‌العاده هستم. کارهای تو شگفت‌انگیزند. من این را به خوبی می‌دانم.

وقتی در آن مکان پنهان ساخته می‌شدم، وقتی در اعماق زمین رنگارنگ بافته می‌شدم، اسکلت من از تو پنهان نبود. جنین من، چشمان تو دید. و در دفتر تو، همه آنها نوشته شده بود.

روزهای من زمانی ساخته شدند که هنوز هیچ یک از آنها وجود نداشت. و برای من، ای خدا، افکار تو چقدر گرانبها هستند؟ مجموع آنها چقدر عظیم است؟ اگر آنها را بشمارم، از دانه‌های شن بیشتر خواهند بود. من بیدارم و هنوز با تو هستم.

ای خدا، کاش تو مردان شریر و خونخوار را می‌کشتی، از من دور شو، کسانی که با نیت بد درباره تو صحبت می‌کنند. دشمنانت از نام تو سوءاستفاده می‌کنند. آیا من از کسانی که از تو متنفرند متنفر نیستم؟ من هستم، من هستم.

و اینک، از کسانی که علیه تو قیام می‌کنند، با نفرت کامل متنفرم. آنها دشمنان من شده‌اند. ای خدا، مرا تفتیش کن و قلب مرا بشناس.

مرا بیازما و افکار پریشان مرا بشناس و بین آیا در من راه خطا هست و مرا به راه جاودانی هدایت فرما. با نگاهی کلی به مزمور، ۲۴ آیه دارد. این مزمور به چهار بند شش بیتی تقسیم می‌شود.

فکر می‌کنم کاملاً واضح است. بند اول، آیات یک تا شش، از علم مطلق خداوند صحبت می‌کند، اینکه خدا او را می‌شناسد. نمی‌توانید آن را از دست بدهید.

آیه سه، خودت که می‌دانی. آیه چهار، خودت که می‌دانی. آیه شش، چنین دانشی.

بنابراین، او در مورد اینکه خدا، تو مرا می‌شناسی، یعنی علم مطلق او، صحبت می‌کند. در بند بعدی، او درباره حضور مطلق خدا نزد او صحبت می‌کند. همانطور که در بند اول با این جمله خلاصه شروع می‌شود، من هستم، تو مرا جستجو کن و بنابراین مرا می‌شناسی.

و این مقدمه‌ای بر آن بند است. بنابراین، ما با حضور همه‌جانبه‌ی خدا آشنا می‌شویم. از روح تو کجا می‌توانم بروم؟ از حضور تو کجا می‌توانم فرار کنم؟ و پاسخ، بدیهی است که نمی‌توانم.

و او در نهایت، همانطور که شما در حال خواندن این بند هستید، به این نتیجه می‌رسد که همه جا خدا با اوست. این [متن] جاری است.

پس، تو شش آیه از دانش داری و هفت آیه از حضور خدا. خدایا، تو مرا می‌شناسی، و خدایا تو با من هستی. من نمی‌توانم از آن فرار کنم.

در آیات ۱۳ تا ۱۷، آیه ۱۸ و شش آیه بعدی، او از قدرت مطلق خدا صحبت می‌کند. این همان چیزی است که او را آفرید، تو مرا آفریدی. و این دلیلی است برای توجه به آیه ۱۳، زیرا دلیلی که تو مرا می‌شناسی و دلیلی که تو با من هستی این است که تو مرا آفریدی و بین مرا کجا آفریدی.

تو مرا در محفظه‌ای تاریک و آبی از رحم مادرم آفریدی. بنابراین، چهار آیه داری که این را اثبات می‌کنند: زیرا خداوند او را آفرید و او را چنان قرار داد که خدا او را بشناسد و خدا با او باشد. در پایان آیه ۱۸، او از حالت تأمل خارج می‌شود.

و او می‌گوید، وقتی بیدار می‌شوم، هنوز با تو هستم. به عبارت دیگر، حالا که بیدار شده، به خدا فکر کرده است. او به علم مطلق خود فکر کرده است.

او به حضور مطلق خود فکر می‌کرده است. او به قدرت مطلق خود که او را آفریده فکر می‌کرده است. و بنابراین، همه اینها درست است.

حالا او از خواب بیدار می‌شود و به دنیای واقعی برمی‌گردد. و ما ناگهان خودمان را در دنیای واقعی می‌یابیم. او به خدا فکر می‌کند، اما حالا حالت خیال‌پردازی را رها کرده و به دنیای اطرافش نگاه می‌کند.

او توسط دشمنان و افراد شرور احاطه شده است. و او می‌گوید، از من دور شو. تأملات او در مورد اینکه خدا مرا می‌شناسد و خدا با من حضور دارد، اعتماد به نفس او را تقویت می‌کند، زیرا او همه این افراد شرور را در اطراف خود دارد.

و بنابراین، او می‌گوید، از من دور شو. و به خدا می‌گوید، من با تو هستم. و من از این مردانی که از نام تو سوءاستفاده می‌کنند، از این پیمان‌شکنان، متنفرم.

و آنها سعی دارند او را به قتل برسانند. و من از شرارت متنفرم. و سپس او عقب‌نشینی می‌کند.

او نه تنها می‌خواهد دشمن بمیرد، بلکه حالا می‌گوید، من در مورد خودم خیلی مطمئن نیستم. می‌خواهم مطمئن شوم که واقعاً، واقعاً با تو همسو هستم. خدایا، مرا جستجو کن و قلب مرا بشناس، مرا بیازما و افکار مضطرب مرا بشناس.

به عبارت دیگر، می‌خواهم مطمئن شوم که مرد تو هستم. برای خانم، تو زن تو هستی. و ببینم آیا رفتار توهین‌آمیزی در من وجود دارد یا نه.

و اگر وجود دارد، بگذار از شر آن خلاص شوم و مرا به راه جاودان هدایت کن. بنابراین، او اعتماد به نفس پیدا می‌کند زیرا خدا او را می‌شناسد. خدا با اوست.

خدا او را آفرید. و بنابراین، او به دنیای واقعی می‌آید و می‌گوید، خدایا، من در این مرحله که ما خود را در این نبرد بین خیر و شر و عدالت و بی‌عدالتی و حقیقت و توهم می‌یابیم، با تو هستم. خدایا، من با تو هستم.

اما یک لحظه صبر کن، می‌خواهم مطمئن شوم که افکار اضطراب‌آوری وجود دارد. آیا من آنقدر پاک هستم؟ من در این مورد افکار اضطراب‌آوری دارم. آیا واقعاً آنقدر پاک هستم؟ من را امتحان کن.

و او می‌گفت، به من بگو که مطمئنم طرف تو هستم. این یک دعای بسیار صادقانه است. بیایید به آن زمان برگردیم، دید وسیع‌تری از مسائل پیدا کرده‌ایم و فقط به بند اول، خلاصه جمله، من هستم، تو مرا جستجو کرده‌ای، نگاه کنیم.

این با کاوشی نافذ، دقیق و دشوار سروکار دارد. یعنی خدا، شناختن قلب خود یا قلب شخص دیگری بسیار دشوار است. واقعاً در درون آن شخص چه می‌گذرد؟

من همیشه مطمئن نیستم که می‌دانم واقعاً در درونم چه می‌گذرد، اما خدا، می‌دانی، و او می‌گوید، تو آن جستجوی سخت و کوشا را برای رسیدن به هسته وجود من انجام دادی. خدا هسته اصلی وجود تو را تا مغز استخوانش می‌شناسد، اینکه تو واقعاً چه کسی هستی. خدا تو را به گونه‌ای می‌شناسد که هیچ کس دیگری نمی‌داند.

شاید حتی خودت هم کاملاً ندانی، اما خدا می‌داند. او می‌داند تو که هستی. و سپس آن را پرورش می‌دهد.

و او می‌گوید، تو همیشه مرا با این مریسم، مریسموس می‌شناسی. تو می‌دانی چه زمانی می‌نشینم، چه زمانی برمی‌خیزم. و اگرچه تو دوری، افکار مرا از دور می‌بینی.

بنابراین، اگرچه تو در بهشت هستی، دقیقاً می‌دانی که من چه کار می‌کنم. او گله‌های روی تپه را می‌شناسد. او موهای سر ما را می‌شناسد.

او همه چیز را می‌داند، حتی گنجشکی که می‌افتد. و فراتر از آن، اعماق وجود ما را می‌داند. و او همیشه ما را می‌شناسد.

بنابراین، از لحظه‌ای که امروز صبح از خواب بیدار می‌شویم تا زمانی که شب به رختخواب می‌رویم، خدا شما را می‌شناسد. او واقعاً همیشه شما را می‌شناسد. و علاوه بر این، نه تنها در زمان، بلکه در مکان، می‌دانید. بیرون رفتن و دراز کشیدن من.

بنابراین، و در واقع بیرون رفتن عمومی است. دراز کشیدن اغلب برای مقایسه جنسی، خصوصی‌ترین لحظات، من استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، شما مرا در ملاء عام می‌شناسید، شما مرا در خلوت می‌شناسید، خصوصی‌ترین لحظات من، شما مرا می‌شناسید، خدا آنجاست.

در واقع، من حتی به طور واضح نگفته‌ام که چه کاری قرار است انجام دهم. تو آنقدر من را کامل می‌شناسی که درست در لحظه‌ای که دارم در مورد کاری که می‌خواهم انجام دهم صحبت می‌کنم، تو از قبل آن را می‌دانستی. این یعنی دانش.

قبل از اینکه کلمه‌ای از دهانم خارج شود، دقیقاً می‌فهمی منظورم چیست. این می‌تواند خیلی آرامش‌بخش باشد، اما می‌تواند تا حدودی هم نگران‌کننده باشد. دیوید کمی عقب‌نشینی می‌کند و متوجه می‌شود که من نمی‌توانم از این موضوع فرار کنم.

من هیچ‌وقت لحظه‌ای خلوتی ندارم. هیچ‌وقت هم ندارم. و بنابراین، او حالا احساس می‌کند که با این آگاهی احاطه شده است.

تو مرا پشت سرت، پشت سرت، محاصره کردی، و قبل از اینکه مرا محاصره کنی، کف دستت را روی سرت گذاشتی. من نمی‌توانم از تو فرار کنم. و چنین دانشی برای من بیش از حد شگفت‌انگیز است.

فراتر از هر درکی است. و از طرف دیگر، خیلی بالاست. من قدرت سنجش آن را ندارم.

به عبارت دیگر، من نمی‌توانم از زیر این آگاهی بیرون بیایم. بنابراین، چه بخواهید چه نخواهید، خدا شما را همیشه و همه جا می‌شناسد، تمام افکارتان، همه چیز درباره شما را، خدا می‌داند. و اگر قلبتان درست باشد، این آرامش بخش است.

اگر قلبتان درست نباشد، می‌تواند نگران‌کننده باشد. جمله دوم، خلاصه‌ای از حضور جهانی خداوند است. او خلاصه می‌کند، از روح تو کجا می‌توانم فرار کنم؟ از حضور تو کجا می‌توانم فرار کنم؟ و در آنجا، اول از همه، به محور عمودی نگاه می‌کند.

و سپس او به آن در محور افقی نگاه می‌کند. بنابراین، او به آن در محور عمودی نگاه می‌کند و از بالا و پایین به آن نگاه می‌کند. اگر من به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی.

اگر بستم را در گور پهن کنم، ببین، تو هم آنجا هستی. و این نه تنها در مکان است، بلکه در کیفیت نیز هست، زیرا بهشت سعادت است و گور جهنم. بنابراین، چه خوب باشد چه بد، خدا حضور دارد.

بنابراین، چه در سعادت باشید و چه در رنج، خدا آنجاست. این خدای ماست. و با نگاه به آن در محور افقی، کجا می‌توان بر بال‌های سپیده دم طلوع کرد؟

یعنی، او نور صبح را مانند بال‌هایی می‌بیند که در آسمان پرواز می‌کنند. و کجا می‌توانم بر بال‌های سپیده دم سوار شوم و با آن سرعت در آسمان و نوری در آن سوی دریا پرواز کنم، حتی آنجا هم دست تو مرا هدایت خواهد کرد و دست راست تو مرا محکم نگه خواهد داشت. بنابراین عمودی، کمی، ارتفاع، عمق، کیفی، بهشت، جهنم، کمی، شرق، غرب.

اما در آن جهان، شرق، جایی که خورشید طلوع می‌کرد، آنجا زندگی بود. و در غرب، جایی که خورشید غروب می‌کرد، آنجا مرگ بود. بنابراین، اگر به مصر بروید و مثلاً از نیل پایین بروید، می‌توانید اشاره کنید که تمام معابد زندگی در ساحل شرقی نیل قرار دارند و اهرام و دره پادشاهان، مثلاً معبد کارناک، در سمت شرقی زندگی است.

اما مقبره حتشپسوت در غرب است. بنابراین، همه مقبره‌ها در غرب هستند، جایی که خورشید غروب می‌کند و تاریک است. بنابراین به طور نمادین، شرق زندگی است، غرب مرگ.

و این چیزی است که او اینجا درباره آن صحبت می‌کند. بنابراین، چه من به بهشت بالا بروم و چه به جهنم پایین، اگر به روشنائی صبح بروم، یا به غروب خورشید در تاریکی بروم، برای شما یکسان است. من نمی‌توانم از آن فرار کنم.

حتی آنجا هم دست تو مرا هدایت خواهد کرد، دست راست تو اول مرا در آغوش خواهد گرفت. و بعد او طور دیگری به آن فکر می‌کند. و بعد گفت، حالا من در تاریکی هستم، تاریکی مطلق.

و تاریکی، البته، نماد مرگ، خطر، ترس، همه چیز، هرج و مرج، همه چیز است. تلو تلو می‌خوری. نمی‌دانی کجا هستی.

به چیزهایی برخورد می‌کنی. دزدها آنجا هستند و غیره. و من گفتم، مطمئناً اگر تاریکی از من عبور کند، و اگر روشنائی اطراف من به شب تبدیل شود، برای تو فرقی نخواهد کرد.

حتی تاریکی هم برای تو خیلی تاریک نخواهد بود. و شب مانند روز خواهد درخشید. تاریکی برای تو همان روشنائی است.

بنابراین برای خدا فرقی نمی‌کند که چقدر تاریک باشد. برای خدا، هیچ فرقی نمی‌کند. حالا نوبت اثبات، تأیید است.

زیرا تو به دنیا آوردی. او واقعیت‌های زیستی زندگی را انکار نمی‌کند. او به سراغ علت غایی می‌رود.

پشت آن واقعیت‌های زیستی، که انسان طبیعی فقط آنها را می‌بیند، پشت همه اینها، خدایی وجود دارد که زندگی می‌بخشد. این موضوع چیزهای زیادی درباره نوزاد متولد نشده می‌گوید. زیرا تو ساختار عاطفی بسیار اساسی مرا به وجود آوردی.

تو مرا در رحم مادرم در هم تنیدی. و آنگاه تو را ستایش می‌کنم زیرا من به طرز وحشتناکی خارق‌العاده هستم. کارهای تو شگفت‌انگیزند.

من آنها را خوب می‌شناسم. و فکر می‌کنم همه ما شگفتی یک انسان و تولد را حس کرده‌ایم. واقعاً شگفت‌انگیز است.

و این خداست. و اینکه چطور می‌توانی آن را نابود کنی، برای من وحشتناک است. این شاهکار اوست.

تو را ستایش می‌کنم چون به طرز وحشتناکی خارق‌العاده هستم. کارهای تو شگفت‌انگیزند. من این را به خوبی می‌دانم.

و اسکلت من از تو پنهان نبود، هنگامی که در آن مکان مخفی، که در رحم برادر است، ساخته می‌شدم. هنگامی که من به طرز رنگارنگی در هم تنیده شده بودم، گویی در اعماق زمین بودم، خداوند شاهکار خود را. در تاریکی مطلق آفرید. و این همان تشبیهی است که می‌گوید تاریکی از تو پنهان نمی‌شود.

خداوند ما را طوری طراحی کرده که در تاریکی مطلق و آب شکل بگیریم. و اینجاست که او شاهکار خود را خلق می‌کند. و جنین من، چشمان شما دیدند.

و اگر دستش به ما برسد، حالا ما چیزهای زیادی در مورد طبیعت می‌دانیم. اما او در کتاب شما می‌گوید. همه آنها نوشته شده‌اند. یعنی، روزهای من زمانی شکل گرفتند که هنوز هیچ‌کدام از آنها وجود نداشتند.

صحبت از حاکمیت شد. این یعنی حاکمیت. خدا تمام روزهای ما را از قبل طراحی کرده است.

او اهداف خودش را دارد. و بعد می‌گوید که این افکار، و این تناقض اینجاست که آنقدر زیادند که نمی‌توانم آنها را بشمارم. اما معمولاً وقتی چیزی را زیاد دارید، ارزان است.

اما بعد او همه را کنار هم می‌گذارد. در مورد من، افکار شما چقدر ارزشمند هستند؟ مجموع آنها چقدر عظیم است؟ بنابراین، من نمی‌توانم همه آنها را بشمارم، اما هر کدام برخلاف قانون عرضه و تقاضا ارزشمند هستند. آنها عظیم هستند، اما هر کدام گرانبها هستند.

جایی که مجبور بودم آنها را بشمارم، آنها دانه‌های شن را شمردند. و بنابراین، او از همه اینها شگفت‌زده شده است. و حالا به دنیای واقعی برمی‌گردد و آرزو می‌کند که خدا شیرینی را که او را احاطه کرده‌اند، از بین ببرد.

کاش تو، ای خدا، آن مردان شریر، خونخوار، قاتلان را می‌کشتی و از من دور می‌شدند. فکر می‌کنم می‌توانی کمی این را تصور کنی. اگر به داوود در زمان شاتول فکر کنی، آنها مردانی خونخوار بودند

آنها نام خدا را به باطل بردند. او نمی‌تواند به آنها دست بزند. و می‌گوید، ای خدا، کاش از شر آنها خلاص می‌شدی و آنها را می‌کشتی.

حالا این دعا برای امروز ما نیست، بلکه دعایی برای داوود در زمان خودش است. من می‌توانم این را در دوره‌ی پادشاهی سعودی درک کنم. ای خدا، فقط از شرشان خلاص شو.

و او از آنها بیزار است. او فقط از آنها بدش نمی‌آید. من از قاتلان، کفرگویان، کسانی که از نام تو سوءاستفاده می‌کنند، کسانی که جان بی‌گناهان را می‌گیرند، کسانی که زنا می‌کنند، متنفرم.

و من هیچ نقشی در این ماجرا ندارم. من می‌دانم که کی هستم. اما بعد او عقب‌نشینی می‌کند و می‌گوید. همانطور که شروع کرده بود، خدایا، تو مرا تفتیش کن.

و حالا او می‌گوید، قلبش را باز می‌کند. می‌خواهم واقعاً مرا جستجو کنی و به من بگویی که واقعاً چه چیزی در درونم است. مرا جستجو کن، مرا بیازمایی، افکار نگران‌کننده‌ام را بشناس و مرا به راه جاودانگی هدایت کن.

بنابراین، او می‌خواهد بداند که آیا چیزی در این بین درست است یا خیر، تا مطمئن شود که من واقعاً شخص مورد نظر شما، مرد مورد نظر شما یا زن مورد نظر شما هستم. و این همان چیزی بود که او را به پادشاهی که بود تبدیل کرد. بنابراین، فکر می‌کنم این نکته خوبی برای پایان دادن به این جلسه است.

این خدای ماست. بسیار خب. آهنگ‌های اعتماد به نفس.

اجازه دهید با شما در میان بگذارم که من از این آیات برای مشاوره به زنانی که در مورد سقط جنین سوالی دارند، یا به سقط جنین فکر می‌کنند یا در مورد درست یا غلط بودن آن مطمئن نیستند، استفاده می‌کنم. و وقتی اینجا به آنها نشان می‌دهم که خداوند در زخم دخیل بوده و از آن آگاه بوده، حتی قبل از اینکه یک روز زندگی شود و یک نفس کشیده شود، خداوند آنجا بوده و در آن دخیل بوده است.

و اینکه برای هر کودکی که در رحم مادر شکل می‌گیرد، برنامه‌ای وجود دارد. روزها از پیش برنامه‌ریزی شده‌اند. سپس این، دیدگاه کاملاً جدیدی را در مورد گرفتن جانی که خدا در آن دخیل است، به ارمغان می‌آورد.

و مشکل اینجاست که تشخیص داده نمی‌شود که خدا... وقتی از شر خدا خلاص می‌شوید، واقعاً در دریا هستید. و اگر واقعاً تشخیص دهید که خدا لقاح را داده، هر چه که باشد، ارزشمند است. کل ماجرا ارزشمند است.

این فقط بافت مادر نیست. این یک موجود معنوی است. و در مزمور ۵۱، او گفت، من در رحم مادرم در حالت گناه بودم.

و تو داشتی به من وجدان یاد می‌دادی. این فقط بدن مادر نیست. این یه آدم دیگه‌ست.

و آن شخص دارای کرامت است. و تمام این ایده که حقوق یک زن است، و من می‌خواهم از زنان محافظت کنم، اما همچنین می‌خواهم بگویم، خدا اینجا یک موجود جدید خلق کرد و از بدن شما برای انجام این کار استفاده کرد. چه امتیازی و چه عالی برای کشتن که خدا به شما این امتیاز را داده است که تصویر او را به جهان بیاورید.

چه افتخاری. و بعد نابود کردندش. آمین.

ممنونم. صوفی، ممنونم که این را به اشتراک گذاشتی. خدا را شکر که تو آنجا هستی تا به زندگی مشاوره بدهی و از آن محافظت کنی.

به این دلیل است که من معتقدم خدا عادل است. من نمی‌دانم در جهان غرب چه اتفاقی قرار است بیفتد. نمی‌دانم.

می‌دونی، سقط جنین تقریباً در هر جای دنیا غیرقانونیه به جز اینجا. ما تنها ملتی هستیم که به معنای واقعی کلمه قانونی شده. استفاده؟ استفاده.

قانونی کردن. قانونی کردن در آمریکا. فکر می‌کنم این کار بیشتر در اروپای غربی انجام می‌شود، اینطور نیست؟ بله.

اما من معتقدم که مدون شده است. بله. هیچ یک از کشورهای اسلامی.

نه، نه. من فکر می‌کنم دلیل رشد اسلام در بین جوانان این است که آنها مطلق‌ها را می‌بینند. و من فکر می‌کنم جوانان به دنبال مطلق‌ها هستند و در دموکراسی ما، ما هیچ مطلق نداریم.

و آنها می‌بینند که چگونه به انحطاط کشیده شده است. به طوری که آن آزادی به هرزگی انجام هر کاری که می‌خواهید، یک بی‌اخلاقی، تبدیل شده است. و من فکر می‌کنم چیزی به طور شهودی می‌گوید که این اشتباه است.

و شما ترجیح می‌دهید به چیزی مثل شریعت بچسبید، که مطلق‌ها را دارد، اما چه مطلق‌های وحشتناکی بنابراین، یک افراط در مقابل دیگری از غیرمطلق‌ها، منظورم این است که قطعاً شیطان در دنیای ما قوی است. ما در حال مبارزه با اصول و قدرت‌ها، تاریکی معنوی هستیم. آمین. خب، آمین.

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس در مورد کتاب مزامیر است. این جلسه شماره ۱۸، مزامیر اعتماد، مزمور ۱۳۹ و ۹۱ است.